خانقاه نوربخشیه در سدیر (معروف به بقعهٔ پیر استیر)

عطا انزلی[1]

در پانزده کیلومتری غرب سبزوار، مجاور جاده مشهد-تهران، روستای کوچکی هست به نام «استیر» با جمعیتی کمتر از سیصد خانوار. پس از تابلویِ روستا در کنار جاده، آنچه توجه هر مسافری در این مسیر پرتردد را به خود جلب می کند بنای کهنی است که با گنبد بلندِ کاهگلی اش در ورودی روستا خودنمایی می کند (تصویر ش ۱). این بنا نزد بومیان معروف به «بقعهٔ پیر استیر» است. با وجود احترامی که اهل روستا برای این مکان مقدس دارند و علی رغم قدمتِ چند صد سالهٔ آن، در زمان بازدید نویسنده بنا عمدتاً متروک و نیمه مخروبه است.[2] اهالی روستا اطلاع تاریخی چندانی از هویت مدفونان ندارند غیر از آنکه آنها را شش تن از فرزندانِ کمیل ابن زیاد می دانند.

کنجکاوی من دربارهٔ این بنا زمانی آغاز شد که در حال تحقیق در مورد تاریخِ سلسلهٔ نوربخشیه در دورهٔ صفوی در ایران بودم. جای تردید نیست که در طلیعهٔ حکومتِ صفوی، علی رغم تمام اختلافات داخلی، نوربخشیان حضور اجتماعی-فرهنگی و قدرت سیاسی و اقتصادیِ قابل ملاحظه ای داشته اند. محققان بر این رأیند که پس از تیره شدن روابط میان شاه طهماسب (م.؟) و شاه قوام الدین حسین (م.؟)، نوهٔ سید محمد نوربخش (م.؟)، در نیمهٔ قرن دهم این وضعیت به سرعت تغییر کرد و مجال بر نوربخشیان به غایت تنگ شد. تا آنجا که گفته می شود پس از قرن دهم هجری دیگر نمی توان نشانی از فعالیت و حضور سازمان یافته نوربخشیان به عنوان یک سلسلهٔ سازمان یافته و فرامحلیِ صوفیه در عرصه اجتماعی-فرهنگی ایران سراغ گرفت.[3]

راقم این سطور پس از کنکاش و بررسی شواهد تاریخی و نسخِ خطیِ موجود به این نتیجه رسیده که تصویر فوق با واقعیت امر فاصله دارد. هرچند شکی در زوال تدریجی سلسلهٔ نوربخشی در ایران نیست، منابع موجود حاکی از حضور و فعالیت قابل توجه شبکهٔ نوربخشی در فضای فرهنگی و اجتماعی ایران در قرن یازدهم هجری دارد. اثباتِ این مدعای کلی را موکول به مقاله ای می کنم که به زبان انگلیسی در دست نگارش دارم. مقصودم از نگاشتن مقالهٔ حاضر بسی محدود تر است: به عنوان مطالعهٔ موردی، صرفاً به بررسیِ تاریخِ یکی از چندین مرکزِ نوربخشیِ فعال در قرن یازدهم هجری در خراسان می پردازم که تاکنون از دیدهٔ محققان پنهان مانده.[4]

ولی قلی خان شاملو (م. ؟) در انتهای کتاب قصص الخاقانی بخشی را به توصیف درویشان و صوفیان نامدارِ زمانهٔ خویش اختصاص داده است. در میان آنها از درویش کمال سدیری چنین یاد می کند:

> از جمله درویشان صاحب حال که به گوشه نشینی در بلاد ایران اشتهار یافته...درویش خانقاه ملک بی نظیری درویش کمال سدیری است. مؤمی الیه در بدو حال در خدمت درویش محمد رضا والد خود که او مرید درویش ملک علی جوینی که از پیران کمر بستهٔ دیار بی نظیری

---

[1] استادیار، دانشکدهٔ دین پژوهی، دانشگاه میدلبری (Middlebury College)، ورمانت، ایالات متحدهٔ امریکا.

[2] می گویم عمدتاً، چون شواهدِ داخلِ بقعه حاکی از متوسل شدن برخی مردم به این مکان مقدس برای شفای ناباروری است. بر اساس گفته های اهالی، برخی زوج های نابارور برای برآورده شدن آرزویشان به پیر متوسل می شوند به این ترتیب که پس از طی شبی در یکی از حجره های بنا، عروسکی کوچک ساخته از دیوار بقعه آویزان می کنند. مقایسهٔ تصویرهایی که نویسنده موفق به گرفتنشان شده با تصاویر موجود از سایر گردشگردان، مربوط به چند سال گذشته حاکی از کم رونق تر شدن این آیین است (مقایسه کنید تصویر ش ۱۵ را با تصاویر ش ۱۶و ۱۷). معلوم نیست فشار مراجع دینی باعث این کم رونقی شده یا علت دیگری برای آن باید جست. به هر صورت، پدیدهٔ جالب توجه فوق نیازمند یک بررسی مردم شناسانه است. پژوهش حاضر صرفاً از دیدگاهی تاریخی به موضوع می نگرد.

[3] به عنوان مثال بنگرید:

Said Amir Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam : Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890* (Chicago: University of Chicago Press, 1984); Shahzad Bashir, *Messianic Hopes and Mystical Visions : The Nūrbakhshīya between Medieval and Modern Islam* (Columbia: University of South Carolina Press, 2003).

[4] از جمله مراکز دیگر می توان از خانقاه قاضی اسد (م.) در کاشان و خانقاه محقق اردبیلی (م.) در بیدگل نام برد. برای مختصری دربارهٔ ایندو بنگرید به

Ata Anzali, "Safavid Shi'ism, the Emergence of Irfan, and the Eclipse of Sufism" (Rice University, 2012).

> بوده بود و در قریهٔ سدیر من اعمال دارالمؤمنین معتکف خانقاه آگاهی گشته به عبادت ملک علام اقدام داشت...در سنهٔ هزار و هفتاد و یک وفات یافته...مدفنش در همان خانقاه قریهٔ مذکور است و هذاالیوم درویش محمد مؤمن خلف او به جای او نشسته به عبادت معبود مطلق قیام دارد و در خدمت مریدان والد که در خانقاه مذکور مجاورند می باشد.[۵]

از گزارش فوق چنین بر می آید که ریاست و نظارت بر فعالیت های درویشانِ خانقاهِ سدیر موروثی بوده است. شاملو در گزارش خود از چهار نسل یاد می کند: درویش ملک علی جوینی –> درویش محمد رضا –> درویش کمال سدیری –> درویش محمد مؤمن. موروثی بودنِ امر تولیت این خانقاه گویای آن است که به احتمال فراوان متولیانِ آن هویتِ سازمانی داشته اند. شاملو، اما، همچنان که رسمِ وی درباب سایر درویشان نیز هست، اطلاعی در باب سازمان و سلسلهٔ پیرانِ خانقاه بدست نداده است. آیا با استفاده از منابع دیگر می توان تصویر کاملتری از این خانقاه و درویشانِ فعال در آن بدست آورد؟ پاسخ مثبت است. در مجموعهٔ نسخ خطی دانشگاه تهران، مشیخه ای با شمارهٔ ۴۶۸۹ و با عنوان «شرح سلسلهٔ سدیریهٔ سبزواریه و خرقهٔ این فرقه» موجود است. این نسخهٔ خطی به ظن قوی در اوایل قرن سیزدهم هجری نگاشته شده است. نگارندهٔ آن، از مشایخی چند همنام با آنها که در گزارش شاملو آمده نام می برد و آنها را وابسته به «سلسلهٔ سدیریهٔ سبزواریه و نوربخشیهٔ همدانیه» و سلسله مشایخِ آنها را چنین به سید محمد نوربخش متصل می سازد:

> سید محمد نوربخش –> شاه قاسم نوربخش –> حاجی حسین الابرقویی –> شیخ کمال جوینی –> حاجی محمد السودخوری السبزواری –> درویش ملک علی جوینی –> **درویش علی السدیری** –> **درویش حسن السدیری** –> **درویش محمد رضا السدیری** –> **درویش کمال الدین السدیری** –> **درویش محمد** پالاندوز مشهدی[۶] –> **شیخ محمد مؤمن** السدیری السبزواری[۷]

مشیخهٔ فوق نشانگر حضور شبکه ای از مشایخ نوربخشی در منطقهٔ خراسان، به خصوص در حوالی سبزوار است.[۸] وجودِ چنین شبکه ای با توجه به رفت و آمد مکرر سید قاسم فیض بخش به منطقه خراسان و اقامت طولانی وی در هرات به دعوت شاه حسین بایقرا طبیعی به نظر می رسد.[۹]

خواننده پس از مرور اطلاعاتِ فوق اکنون شاید از خود بپرسد ربطِ اطلاعات بالا با مدفونانِ بقعهٔ روستای استیر چیست؟ نگارندهٔ این مقال که به واسطهٔ منابعِ تاریخی از حضور نوربخشیان در منطقهٔ بیهق آگاه بود مدتی بود که بر روی نقشه های خراسان به دنبال روستایی به نام سدیر می گشتم. هرچند چنین نامی در

---

[۵] ولی قلی بن داوود قلی شاملو، قصص الخاقانی، ویراستهٔ حسن سادات ناصری (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱شمسی)، ج ۲، صص ۱۹۴-۱۹۳

[۶] مقبرهٔ درویش محمد پالاندوز در جوار حرم رضوی در مشهد است. تاریخ وفات وی هم به ظن قوی اواخر قرن دهم یا اوایل قرن یازدهم هجریست. همانطور که خواهیم دید، درویش محمد مذکور در مشیخهٔ بالا در اوایل قرن دوازدهم هجری رحلت کرده و اضافه شدن لقب «پالاندوز» به نام وی ناشی از اشتباه نویسندهٔ مشیخه یا منابعِ وی است.

[۷] ادامهٔ این مشیخه، سلسلهٔ شاگردان و اولادِ شیخ محمد مؤمن را چنین ذکر می کند: میر محمد تقی شاهی –> میر مظفر علی –> میر محمد علی –> سید محمد. نک: سلسلهٔ سدیریهٔ نوربخشیهٔ همدانیه"، بی تا، نسخه خطی ش ۴۶۸۹، کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران. شیروانی در ریاض السیاحة صورتی از مشایخ سلاسل صوفیه گنجانده است. ذیل یکی از شاخه های منشعب شده از سید محمد نوربخش، سلسلهٔ زیر جلب نظر می کند: سید محمد نوربخش –> سید قاسم فیض بخش –> حاجی حسین ابرقویی –> کمال الدین جوینی –> حاجی محمد سوداخری السبزواری –> ملک علی جوینی –> درویش علی جوینی –> درویش حسن –> درویش محمد رضا –> درویش کمال الدین –> درویش محمد مشهدی –> شیخ محمد مؤمن سدیری (زین العابدین شیروانی، ریاض السیاحة، ویراستهٔ حامد ربانی (تهران: کتابفروشی سعدی، ١٣٦٢ شمسی)، نمودار بعد از ص ٣٣٦). آنچه در باب این مشیخه جالب توجه به نظر می رسد اینکه تاریخ نگارانِ دورهٔ صفوی عموماً به واسطهٔ فعالیتهای سیاسی شاه قوام الدین حسین، پسر فیض بخش، تنها از او به عنوان خلیفهٔ سلسلهٔ نوربخشی یاد می کنند. اما مشیخهٔ سدیریه نشانگر آن است که یا پس از مرگ فیض بخش، گروهی از نوربخشیان از تبعیت پسرش سرباز زدند و یا از آنجا که قوام الدین مبغوض شاه صفوی قرار گرفت نام وی در دهه های آتی از مشیخه حذف شده باشد.

[۸] جوین و سدیر و سوداخر همه روستاهایی هستند در نزدیکی سبزوار.

[9] See Bashir, *Messianic Hopes and Mystical Visions.*

نقشه های معاصر وجود ندارد و منابع تاریخی نیز از روستایی به این نام در خراسان ذکری به میان نمی آورند، با دیدن نام روستای استیر در نزدیکی سبزوار بر آن گمان رفتم که این همان روستای تاریخی سدیر بوده باشد که امروزه نامش چنین بر زبانها می رود. از همین روی بود که در اوایل تابستان سال هزار و سیصد و نود و دوی هجری شمسی، و با کمکِ دوست گرامی جناب آقای دکتر جعفر مروارید از اعضای هیئت علمی و حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای مهدوی ریاست مرکز پژوهشی جامعة المصطفی در مشهد، توفیق سفری به منطقه حاصل شد. با یاری دو تن از بومیانِ منطقه، جناب سید حسین استیری (که در حال حاضر در سبزوار سکونت دارند) و جناب آقای مدیر که از بازنشستگانِ فرهنگی روستا هستند، و با همکاری متولیِ بقعه چند ساعتی را در درون این بنا به تفحص گذراندم (تصویر ش ۲). نتایجِ این تفحص، مهرِ تأییدی بر گمانِ ابتدایی نویسنده گذاشت.

بر سر در ورودیِ بقعه نوشتۀ کهنی از سال ۱۲۷۰ هجری قمری به خط تعلیق شکسته جلب نظر می کند. متن این نوشته چنین است:

> واضح بوده باشد که این اشخاصی که در این بقعه مدفون می باشند و برادرند که یکی شیخ علی و دیگر شیخ حسن و هر دو از اولاد کمیل می باشند و در صندوق دویم شیخ محمد رضا و شیخ کمال مدفون می باشند و در صندوق ثالث شیخ محمد مؤمن که ملقب به مغربی می باشد و در تذکرة العرفا مشهور است و حاجی مؤمن مدفون می باشد و بعد از ایشان کربلایی رضا و کربلایی عسکری است . تاریخ ألف و مأتان و سبعون من الهجرة النبوية. حرره أقل التراب (کذا) أقدام الفقرا سالک راه خدا إبن محمد تقی غلامرضا صلب نهم از اولاد کمیل سنه ۱۲۷۰. (تصویر ش ۳)

در حال حاضر هیچ یک از سه صندوقی که در متن بالا بدان اشاره شده در محل نیستند. نشانی از سنگ قبر هیچ یک از نامبردگان نیز در محل دیده نمی شود. برخی از اهالی روستا که نگارنده پای صحبتشان نشسته بود متذکر شدند که صندوق های چوبی در وسط بقعه را به یاد می آورند که به دلایل نامعلومی از محل برداشته شده اند. علاوه بر این، می گفتند که در گذشته به محض ورود از در شبستان به داخل بقعه، پلکانی بود که راه به سرداب داشته است. در این سرداب، به گواهی آنها، چندین سنگ قبر وجود داشته است. هرچند اهالی از علت پر شدن سرداب چیزی نگفتند، نگارنده گمان می کند بلایای طبیعی همچون سیل باعث این خرابی بوده باشند.[۱۰] به هر صورت، در حال حاضر هیچ اثری از سرداب و یا پله های منتهی به آن دیده نمی شود. آنچه هست ضریحِ سادۀ فلزی در میان بقعه است که به وضوح متعلق به دهه یا دهه های اخیر می باشد و درون این ضریح نیز سنگ قبری نیست. (تصویر ش۴)

افرادی که در کتیبۀ فوق به آنها اشاره شده، و حتی ترتیب ذکر آنها با مشیخۀ فوق الذکر تطابق دارد: شیخ علی –> شیخ حسن –> شیخ محمد رضا –> شیخ کمال –> شیخ محمد مؤمن –> حاجی مؤمن. در فضای تاریک، نمور و متروک بقعه، در نگاه اول نگاشتۀ غلامرضا ابن محمد تقی به نظر تنها اثری می ماند که سخنی با ما از کسانی که سالیان دور دل در این بنای کهن دوخته بودند می راند. اما پس از آنکه با کمک دوستان موفق به روشن کردنِ چراغی در داخل بقعه شدیم، دیوارهای دورتا دور بقعه به سخن در آمدند. امضاهای یادگاریِ مسافران و رهگذرانی که، بی توجه به اهمیت تاریخیِ نگاشته های کهنِ روی دیوار، با خطی دلخراش و گاه با خراشیدن سطح گچی در گوشه گوشۀ دیوارها ثبت شده اولین چیزی است که توجهت را جلب می کرد. گوشه ای از بقعه، روی دیوار پر از سوراخ است. نزدیک تر که می روی چندتایی عروسک می بینی که هر یک در تکه ای پارچه، مثل گهواره، پیچیده و به دیوار میخ شده اند (تصویر ش ۱۵و ۱۶و ۱۷). شاید امضاهای روی دیوار هم از آن زوجهایی باشد که به امید کرامت پیر و صاحب فرزند شدن شبی در بقعه به صبح رسانده اند. هر چه هست، چشمِ جستجوگرم ناگهان در لابلای خطاطی ها و حکاکی های بدقوارۀ معاصر لایه ای کهن از تاریخِ بقعه، زخم خورده، رنگ باخته و فراموش شده می یابد. خط زیبای تعلیق برخی نگاشته های این لایه حاکی از آن است که اهل ذوق آنرا نگاشته اند. نزدیک تر می روم. با کمک نور چراغ و با زحمت هر چه تمام تر شروع به خواندن می کنم. کهن ترین نگاشته ای که می یابم درست در کنار کلید برقی است که با بی سلیقگی در دیوار جاگرفته و گچی که اطرافش مالیده شده قسمتی از

[۱۰] به عنوان مثال، در سال ۱۳۸۱ هجری شمسی استیر شاهد جاری شدن سیلِ مهیبی بود که خسارات فراوانی به ساختمانهای روستا، مزارع و دامها وارد آورد.

نوشته را پوشانده. آه از نهادم بر می خیزد. این تنها یک نمونه از چیزی است که بر میراث ما می گذرد. روستاییان را تقصیری نیست. آنها چه می دانند که این نوشته بخش مهمی از تاریخ بقعه را در خود دارد؟ خواسته اند صوابی بکنند، برق کشیده اند، برای حاجتمندان بقعه نوری فراهم ساخته اند. پرسش اینجاست که چرا مسئولانِ میراث فرهنگی و سازمان حج و زیارت توجهی ندارند؟

سعی می کنم چیزی از چند کلمه ای که از غارت جهالت و گذرِ روزگار در امان مانده دستگیرم شود. ظاهراً شعری است در وصف پیر و مرشدش. کلماتی چند قابل تشخیص است: «هو المعین» «آن سالک مسالک و آن رهنمای حق» «سال حیات او ...»، «اسمش رضا...» «در ألف أربعین و ثلاث...» «...حیف از آن مرشد العباد». هرچند اکثر ابیات شعر، جز یکی دو کلمه از اول هر بیت که ذکر شد برای همیشه پشتِ گچِ نادانی گم شده اند، امضای آخر نوشته واضح است. می خوانم:

قایله و کاتبه تراب أقدام فقرا کمال ابن درویش محمد رضای سدیری غفرالله له و لوالدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات آمین یا رب العالمین (تصویر ش۵)[۱۱]

با وجود اینکه اکثر کلمات قابل بازیابی نیستند، اطلاعات اندک بالا فوق العاده ذی قیمت و روشنگرند. از مضمون نگاشته چنین بر می آید که درویش کمال آنرا به سال وفات مرشد و والدش درویش محمدرضای سدیری به سال ۱۰۴۳ به یادگار در گوشه ای از دیوار خانقاه به خط زیبای نستعلیق به نگارش درآورده است. تا آنجا که نگارندهٔ این سطور اطلاع دارد، تاریخ وفات درویش محمد رضا در هیچ یک از منابع دورهٔ صفوی و بعدتر قید نشده و این تنها گزارش موجود در این باب است. تاریخِ بدست داده شده با آنچه در بارهٔ پیرانِ خانقاه سدیری از منابع دیگر می دانیم سازگاری دارد. شاملو تاریخ وفات درویش کمال را ۱۰۷۱ ذکر می کند و با این حساب وفات پیر و والدش بیست و هشت سال قبل وفات وی بوده است.

سمت چپ نگاشتهٔ فوق الذکر نگاهم به ستونِ تعلیقِ رنگ باختهٔ دیگری می افتد. خطِ این دومی به زیبایی اولی نیست اما مفصل تر است و کلمات بیشتری قابل بازیابی. تمام تلاشم را می کنم که کلمات را از لابلایِ آوارِ خط و خراشها نجات دهم.

«سالک راه خدا ... ابن رضا» «...برون برد زین ماتم سرا سوی بقا» «... روز و شب می بود تا وقت اجل» «روز و شب گریان و سوزان بود تا وقت ندا» «در قیام اللیل مانندش نبودی در جهان» «...غافل نشد تا رفت زین ماتم سرا» « سال تاریخ حیاتش سبع (تسع؟) و خمسین بود رفت» «...دارفانی ...فردوس علا» «آمدش پیک اجل ذی حجه و یوم غدیر» «...بیرون زین جهان .... صفا» ...«...ألف و سبعین و أحد [کذا]» «قایله أقل عباد الله محمد مؤمن سدیری» (تصویر ش ۶ و ۷)

قطعه شعر فوق اطلاعات مختصری درباب فرزند درویش محمد رضا، درویش کمال، از زبان خلیفه و فرزند وی محمد مؤمن سدیری به دست می دهد. بنا به گزارش فوق، درویش کمال در هنگام مرگ پنجاه و هفت (نه؟) سال داشته و در سال ۱۰۷۱ رحلت کرده است. این تاریخ با تاریخی که شاملو در گزارش بالا بدست داد تطابق دارد.

نگاهم به ستون سومی از نگاشته های رنگ باخته در سمت چپ ستون دوم دوخته می شود. اگر الگویِ دو نوشتهٔ قبلی ملاک باشد، این ستون باید قطعه شعری باشد از خلیفهٔ محمد مؤمن در مدح وی که به تاریخ وفاتش نگاشته شده است. بعد از اندکی کلنجار رفتن با متن در می یابم که حدسم ثاقب بوده است:

---

[۱۱] نوشته های روی دیوار درون بقعه همه با قلم و جوهر بر روی سطح صیقلی گچی نوشته شده اند. اینکه این نوشته ها به صورت حکاکی یا کاشی کاری نیستند احتمالاً گویای محدود بودن منابع مالی این بقعه، لا اقل از زمان درویش کمال دارد. البته هیچ بعید نیست که حکاکی یا کاشی کاریهایی وجود داشته اما در طول زمان از میان رفته اند.

هو الحی الذی لایموت. تاریخ وفات حضرت قطب الاقطاب و شیخ المشایخ شیخ محمد مؤمن. سالک راه خدا یعنی مؤمن ابن کمال، رخت{...}برد زین ماتم سرا سوی بقا، در تلاوت روز و شب می بود تا وقت اجل، «یک زمان غافل نشد تا وقت امر کردگار، در قیام اللیل او کس طاقت طاعت نداشت، روز و شب از هجر حق می داشت ماتم زین سرا، پس ندای ارجعی فی جنتی آمد زحق، شد روانه سوی ملک دوست{...} مرشد کامل بد او از بهر اهلش بیدریغ، رفت بیرون از جهان {...} ، سال تاریخ حیاتش چون ثمانی سبع [کذا] بود، کرد روی زین دارفانی سوی فردوس علا، آمدش پیک اجل در اول ذی حج زحق، رفت بیرون زین جهان آن هادی راه {...}، {...}جنت اعلی{...}، سال تاریخ وفاتش الف{...} تسع {...} عشر{...}، {...} زین جهان مانده باد صبا. تراب اقدام فقرا و صلحا و محبین کمترین اقل عباد الله ابن محمد مؤمن محمد سدیری. (تصویر ش ۸ و ۹)

مع الاسف، بیتی که در آن تاریخ وفات شیخ محمد مؤمن آمده به شدت آسیب دیده و قابل خواندن نیست. حتی در بیت بالاتر که طول عمر وی نقل شده معلوم نیست منظور نگارنده از «ثمانی سبع»چیست؟ آیا مقصودش «سبعة و ثمانون» بوده؟ یا «ثمانیة و سبعون»؟ در هر دو صورت، با توجه به عمر نسبتاً طولانی شیخ محمد مؤمن، احتمال اینکه عددِ مربوط به تاریخ وفات وی ۱۱۱۹ یا ۱۱۲۹ باشد به نظر منطقی و منطبق با سایر اطلاعاتی می آید که در دست داریم.[۱۲] آنچه می توان گفت اینکه این قطعه شعر توسط محمد سدیری، خلیفهٔ محمد مؤمن سدیری به مناسبت روز وفاتش روز دیوار خانقاه در کنار دو یادبود دیگر قلمی شده است.[۱۳] کتیبهٔ سردر بقعه از این خلیفه، یعنی محمد سدیری، با عنوان حاجی مؤمن یاد می کند. ظاهراً پدر و پسر هر دو با عنوان مؤمن و با اسم کوچک محمد شناخته می شده اند. قطعه شعر دیگری که در رثای «مرشد کامل»ی که نام او مؤمن بوده است احتمالاً اشاره به پسر دارد، هرچند متأسفانه تاریخ وفات و نام نگارندهٔ آن به دلیل آسیبهای وارده خوانا نیست:

هو الحی لایموت. مرشد کامل که مؤمن اسم او آمد ز حق، در طریق شرع انور برده از مردان سَبَق، لال مانده نطق از اوصاف آن مرد لطیف، {...}اش از وصل حق آمد همیشه یک طَبَق، در علوم دینی افضل بود ز خلق جهان، در سخاوت حاتم طی بود نزدش بی نَطَق، گر خیالی می گذشتی در دل فردی ز خلق، کشف کردی آن خیالش{...}، چون شتابان گشت سوی جنب الفردوس او، احمر و اسود جهانرا گوییا کرده نَسَق، در جهان فانی غیر از ذکر حی لایموت ، می نبودش کر وی را تا ندا آمد ز حق، سال عمرش بد ثمانین سبع {...} از فنا، ارجعی آمد {...}اسمعش از ان ورق (؟)، سال تاریخ وفاتش {...} بعد الف

الگوی فوق در قطعات شعر دیگری که در جای جایِ دیوارهای اطراف بقعه قابل مشاهده است تکرار می شود. در اکثر موارد، اما، به علت خسارت های عمدهٔ وارد شده بیش از چند کلمه از کل یادبود قابل خواندن نیست. نگاشتهٔ دیگری در سمت دیوار شمال غربی جلب نظر می کند که چنین آغاز می شود «رفت بیرون از جهان ...رضا». از آن چنین بر می آید که «رضا»ی نامبرده هنگام رحلت پنجاه و هفت (نه؟)[۱۴] سال عمر داشته و در سال ۱۱۸۶ یا ۱۱۶۸ از دنیا رفته است.[۱۵] احتمال دارد این همان کربلایی رضا باشد که در نگاشتهٔ سردر بدو اشاره رفته است. در سمت جنوب غربی، نوشته ای ناخوانا هست که نهایتاً توسط کسی به نام «پیر محمد حسن ابن کربلایی عسکری» در تاریخ یازدهم ربیع الثانی سال ۱۲۳۹ نگاشته شده است. این کربلایی عسکری باید همانی باشد که در نگاشتهٔ سردرِ خانقاه به صندوق قبر او و کربلایی رضا (احتمالاً پدرش) اشاره رفته است و تاریخ فوق، علی القاعده، تاریخ وفات وی است. علاوه بر این کتیبه های درون، در

---

[۱۲] درباب شیخ محمد مؤمنِ پدر، آنچه در کتیبهٔ سردر آورده شده سردرگم کننده است. در منابعِ موجود که نگارنده از نظر گذرانده، نه به شیخ محمد مؤمنی که متعلق به این دوره و ملقب به مغربی بوده باشد اشاره شده و نه نامی از کتابی با عنوان «تذکرة العرفا» که حاوی مطالبی درباب صوفیانِ متأخر باشد یافت می شود.

[۱۳] واضح است که این محمد مؤمن غیر از شیخ مؤمنی است که شاملو ذکر درویشان خود را با ذکر وی شروع می کند. بنا بر آنچه شاملو گزارش می کند، شیخ مؤمن در مشهد و «در بقعهٔ مشهور به پای چنار» رحل اقامت افکنده بود. درسال ۱۰۶۳ رحلت کرد و در محلی به نام دستگرد دفن شد (شاملو، قصص الخاقانی، ج۲، ص ۴-۱۸۳).

[۱۴] در نگاشته روی دیوار آمده سبع (تسع؟) خمسین.

[۱۵]در اینجا دوباره مشکل اعداد عربی خود را نشان می دهند. به نظر می رسد آشنایی نویسندگان این اشعار، پیران خانقاه سدیر، با زبان عربی در حد بسیار ابتدایی بوده و به همین دلیل ضبط اعداد، به خصوص ترتیب پایه های دهگان، صدگان و هزارگان، مغلوط است. در بیت فوق الذکر عبارت ثمانین ست ذکر شده است که مقصود از آن باید یا ستة و ثمانون و یا ثمانیة و ستون باشد.

داخل و خارج بقعه چندین سنگ قبر جلب توجه می کنند. سنگ قبری در داخل بقعه روی یکی از دیوارها مجاور زمین نصب شده است که متعلق به یکی از فرزندان دیگر کربلایی عسکری به نام حاجی حسین است که ظاهراً در ماه رجب به سال ۱۲۶۱ درگذشته است (تصویر ش ۱۰). سنگ قبر دیگری هم متعلق به یکی از فرزندان کربلایی رضا به نام ملا علی که به سال ۱۲۰۷ از دنیا رفته است.

با توجه به مکانِ سوق الجیشی خانقاه در مسیر ترددِ کاروانهای تجاری و زیارتی عازم مشهد از مرکز و غرب ایران در دورهٔ صفوی،[١٦] به احتمالِ قوی دیدگاه هایِ مذهبیِ پیرانِ نوربخشیِ این خانقاه از همان ابتدای بنای خانقاه (احتمالاً به دست درویش حسن و درویش علی) به تشیعِ رسمیِ اثنا عشریِ صفوی نزدیک بوده است. در عین حال، از لحن گزارشهایی همچون گزارش شاملو کاملاً بر می آید که هویت سازمانیِ صوفیانهٔ آنها برای ناظران خارجی قابل تشخیص بوده است. تغییر لقب پیرانِ این خانقاه نوربخشی از عناوینی همچون «درویش» و «پیر» و «شیخ المشایخ» و «قطب الاقطاب» به «کربلایی» در اوایل قرن سیزدهم هجری، اما، می تواند نشانگر تحلیل رفتن و حذفِ نهایی این هویت سازمانی تلقی شود. به بیان دیگر، باید گفت در طولِ قرن دوازدهم هجری این بنا به تدریج کاربریِ خود را به عنوان مرکزِ سازمانی صوفیانِ نوربخشی از دست داده و به تدریج کاربری ای همچون یک «امامزاده» یافته است. تأکیدِ کتیبهٔ سردر بقعه بر اینکه شیخ علی و شیخ حسن هر دو از «اولاد» (و نه شاگردان) کمیل بن زیاد بوده اند در این راستا قابل تفسیر است. با توجه به اینکه برخی مشیخه های نوربخشی نسبت معنوی این سلسله را از طریق کمیل بن زیاد با حضرت امیرالمؤمنین تصحیح می کنند، آنچه در سردر ذکر شده گویایِ آن است که در زمان نگارشِ مکتوب، مفهومِ صوفیانهٔ مشیخه، یعنی وراثت و استخلاف آموزه های معنوی به واسطهٔ انتقال خرقه به محاق رفته و مضمونِ آن مایهٔ خلقِ شجره نامه ای شیعی برای مدفونان بقعه شده است: شیخ حسن و شیخ علی که در سلسلهٔ مشایخ نوربخشی صرفاً وارثانِ میراثِ معنویِ ائمه به واسطهٔ کمیل به حساب می آیند، توسط وارثانِ خانقاهِ خانوادگیِ سدیر که میراث صوفیانهٔ خود را فراموش کرده اند تبدیل به فرزندانِ صلبیِ وی می شوند.[١٧] هویتِ سازمانیِ صوفیانهٔ نسلِ درویش محمد رضا و درویش کمال که برای ناظرانِ بیرونی همچون شاملو کاملاً قابل تشخیص بوده است، تبدیل به میراثی خانوادگی با مرکزیت نمادهای شیعی می گردد؛ وارثان خانوادگیِ ادارهٔ بقعه نه با عنوان درویش یا پیر، بلکه کربلایی و حاجی شناخته می شوند.

به این ترتیب جای تردید باقی نمی ماند که روستای «استیر» کنونی همان قریهٔ «سدیر» است که در منابع فوق الذکر بدان اشاره رفته است و بقعهٔ پیر استیر در حقیقت خانقاه نوربخشی متعلق به پیران سدیری بوده است. مشخص نیست در چه زمان کاربری بنا تغییر کرده است. معماری بنا و کاربری فضاهای مجزایی که در ایوان وجود دارد کاملاً با فرض خانقاه بودن محل سازگار است. به طور مشخص، به واسطهٔ دودی که سطح درونی سقفِ یکی از فضاهای مسقف را پوشانده است میتوان پی برد که به احتمال زیاد فضای نامبرده به عنوان آشپزخانه مورد استفاده بوده است (تصویر ش ۱۱و ۱۲) اهالی محل همچنین از وجود محلی به نام «حوض خانقاه»، در واقع آب انباری متعلق به مجموعهٔ خانقاه، در زمان قدیم سخن می گویند که از میان رفته و نشان چندانی از آن باقی نیست. حجره های متعدد نیمه مخروبی که در ایوان دیده می شوند احتمالاً محل زندگی یا چله نشینی درویشان بوده است (تصویر ش ۱۳). معماری خودِ بنا، از لحاظ شکل گنبد و هندسهٔ درونی، شباهت قابل ملاحظه ای با بنای مقبرهٔ پیر پالاندوز، که به احتمالِ زیاد خانقاهِ آن پیر بوده است، در جوار حرم رضوی دارد.[١٨]

اهالی محل در گفتگو با نگارنده متذکر می شدند که در ایام قدیم درویشان، در راه زیارت حرم امام هشتم، همواره توقفی در این مقام کرده و به پیران مدفون در بقعه ادای احترام می کردند. بنا به گفته های همو، تا همین سه نسل پیش، کسانی از اهالی روستا همچون «کلب محمد حسین» یا «ملا محمد حسین» با عنوان

---

[١٦] در ۲۲ کیلومتری غرب سبزوار، بقایای یک کاروانسرای بزرگ (با نام کاروانسرای شاه عباسی) مجاور روستای زعفرانیه وجود دارد که تاسیس آن مربوط به دوره شاه عباس است. این کاروانسرا در سالهای اخیر توسط سازمان میراث فرهنگی بازسازی شده است.

[١٧] برخی از مشیخه هایِ نوربخشی از طریق معروف کرخی به امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) و برخی دیگر از طریق کمیل بن زیاد به امیر المؤمنین علی (ع) ختم می شوند. نک: قدرت الله خیاطیان، "سلسلهٔ کمیلیه،" مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، زمستان ۸۲ ش ۲، ص ۱۱۸-۱۲۲. به همین ترتیب، نسخهٔ خطی فوق الذکر که حاوی مشیخهٔ سلسلهٔ سدیریهٔ سبزواریه است، هر حلقه از سلسله را، تا سید محمد نوربخش، فرزندِ صلبیِ حلقهٔ قبلی معرفی می کند. نک: "سلسلهٔ سدیریهٔ نوربخشیهٔ همدانیه"، بی تا، نسخه خطی ش ۴۶۸۹، کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران.

[١٨] در جای دیگر شواهدی ارائه کرده ام مبنی بر اینکه پیر پالاندوز به احتمال زیاد از صوفیان نوربخشی بوده و مقبرهٔ وی در واقع همان خانقاهی بوده که وی در آن به ارشاد مریدان و برگزاری مراسم ذکر می پرداخته است. نک "Ata Anzali, “Safavid Shi’ism, the Emergence of ’Irfan, and the Eclipse of Sufism

درویش نیز شناخته می شده اند. احتمال دارد این ملا محمد حسین همان شخصی باشد که در یکی از نگاشته های روی دیوار درون بقعه از وی چنین نام برده شده است:

> بسم الله الرحمن الرحیم. هرکس که رسد به این مکان اعلا، یاد من بینوا کند حق خدا. در دهۀ آخر شهر صفر سنۀ ۱۳۱۸ داعی با اخوی ملا عباس از شهر به عنوان شرفیابی خدمت جناب مستطاب آخوند ملا محمد حسین آمدیم و بعد با جناب {...} تشریف فرمای این بقعۀ متبرکه شدیم چون نظر داعی به خط مرحوم ملا غلامرضا و صاحبی (؟) جناب حاجی محمد رضا افتاد {...} افسردگی حاصل شد لهذا داعی {...} دو سه کلمه محض{...} یادگاری در {...} این هادی دین نوشتم تا ان شاء الله شفیع حاجات دنیا و آخرت شود حرره اقل الطلاب (؟) محمد حسین بن المرحوم ملا عبد {...} ۱۳۱۸ (تصویر ش ۱۴)

به هر روی، همانطور که در ابتدا اشاره رفت، خانقاه نوربخشیِ سدیر یا «بقعۀ پیر استیر» تنها یکی از مراکز متعددِ صوفیانِ نوربخشی است که در ایرانِ دورۀ صفوی فعال بوده. مع الاسف، متولیان امر را توجهی به اوراق گرانبهای تاریخِ مرز و بوممان که در این آثار تاریخی در حال پوسیدن و از میان رفتن است نیست. شواهد حکایت از آن دارد که نوربخشیان در قرن یازدهم در مناطق دیگری در نزدیکی شهرهای مشهد، کاشان، قم و نائین نیز فعال بوده اند. نگاشتنِ تاریخِ به فراموشی سپرده شدۀ این حضور فراغ بال و مجالی وسیع تر می طلبد.

مجموعهٔ تصویر ها:

تصویر شماره ۱

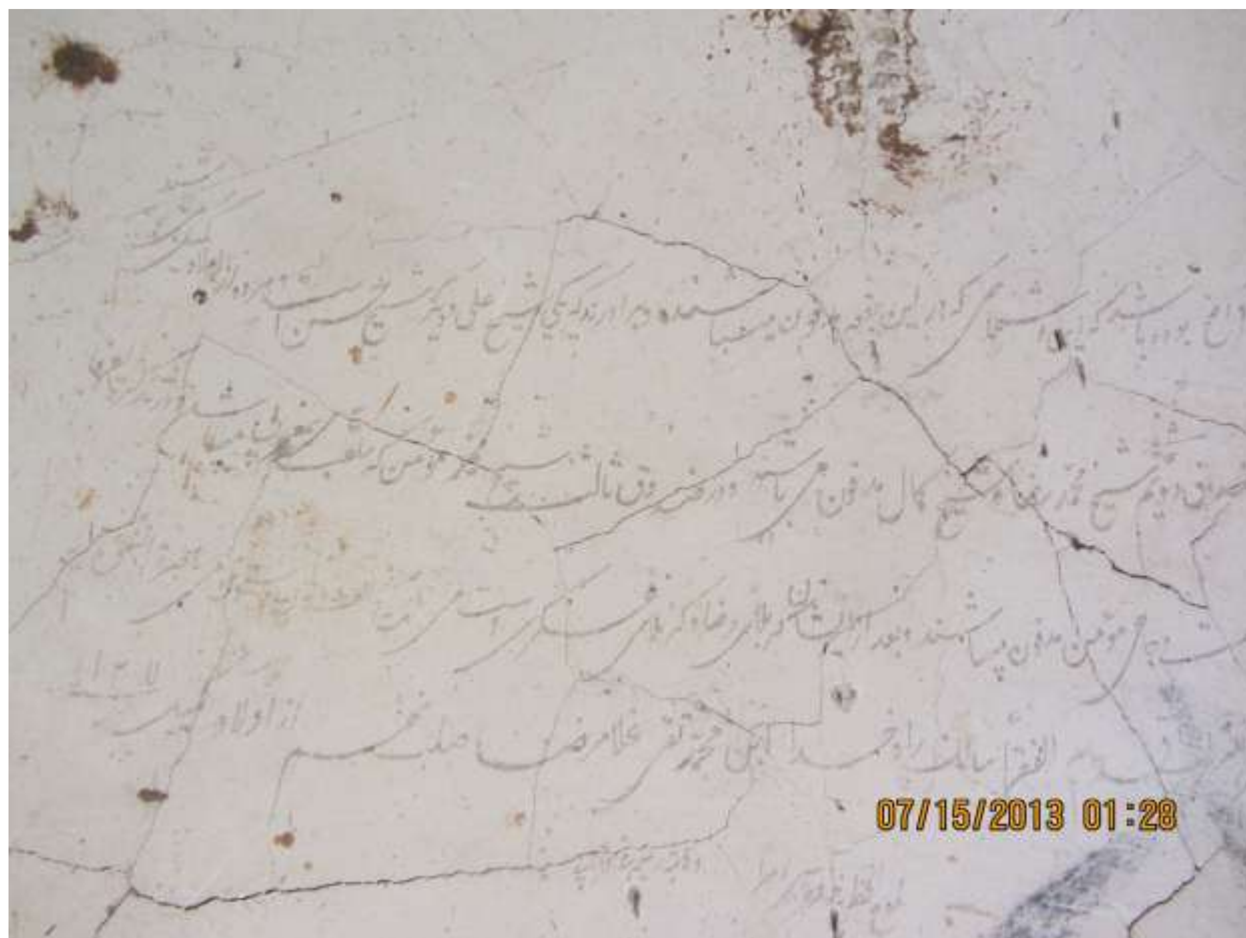


تصویر ش ۲

نگارنده در شبستان بقعه به همراه سه تن از اهل محل. از سمت راست: آقای مدیر، متولی بقعه، نگارنده، آقای سید حسین استیری



تصویر ش ۳



تصویر ش ۴

منبع: http://shadiganji.ir/blog



تصویر ش ۵

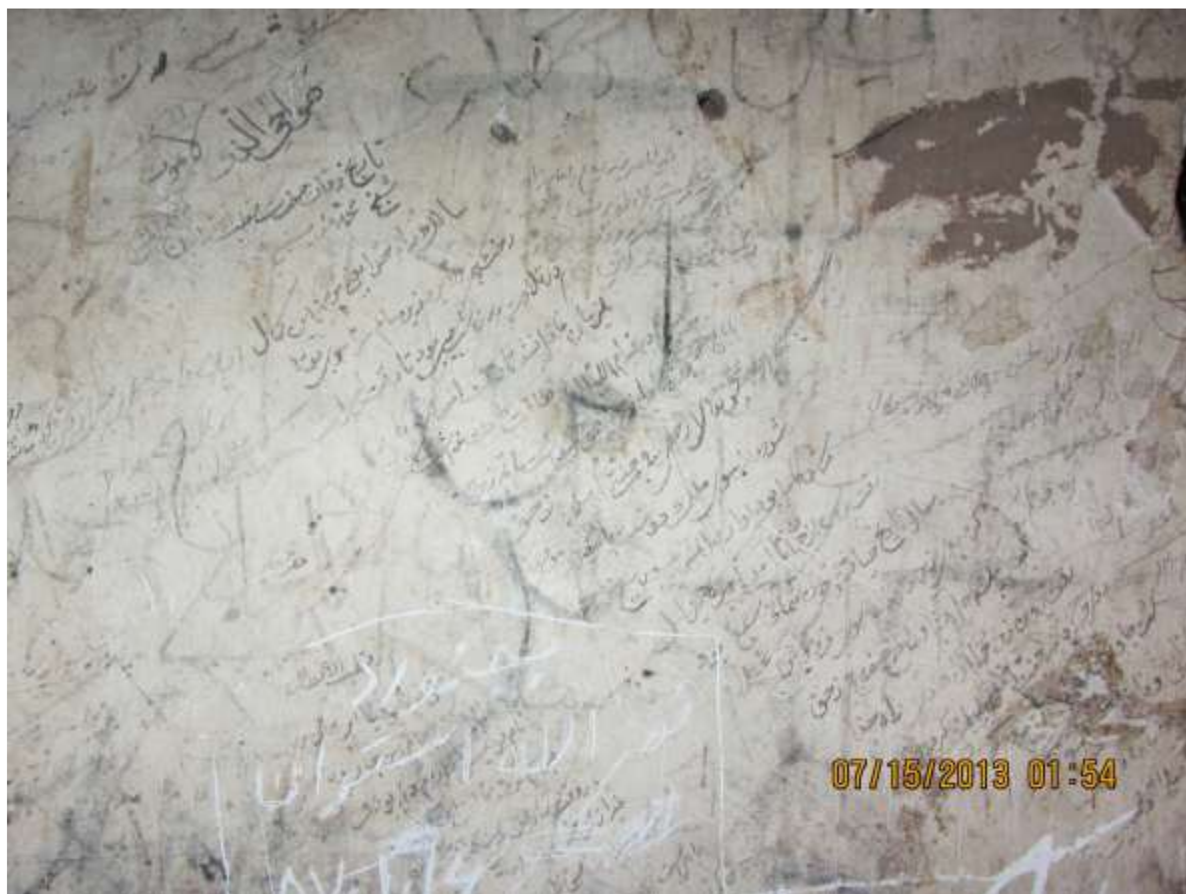


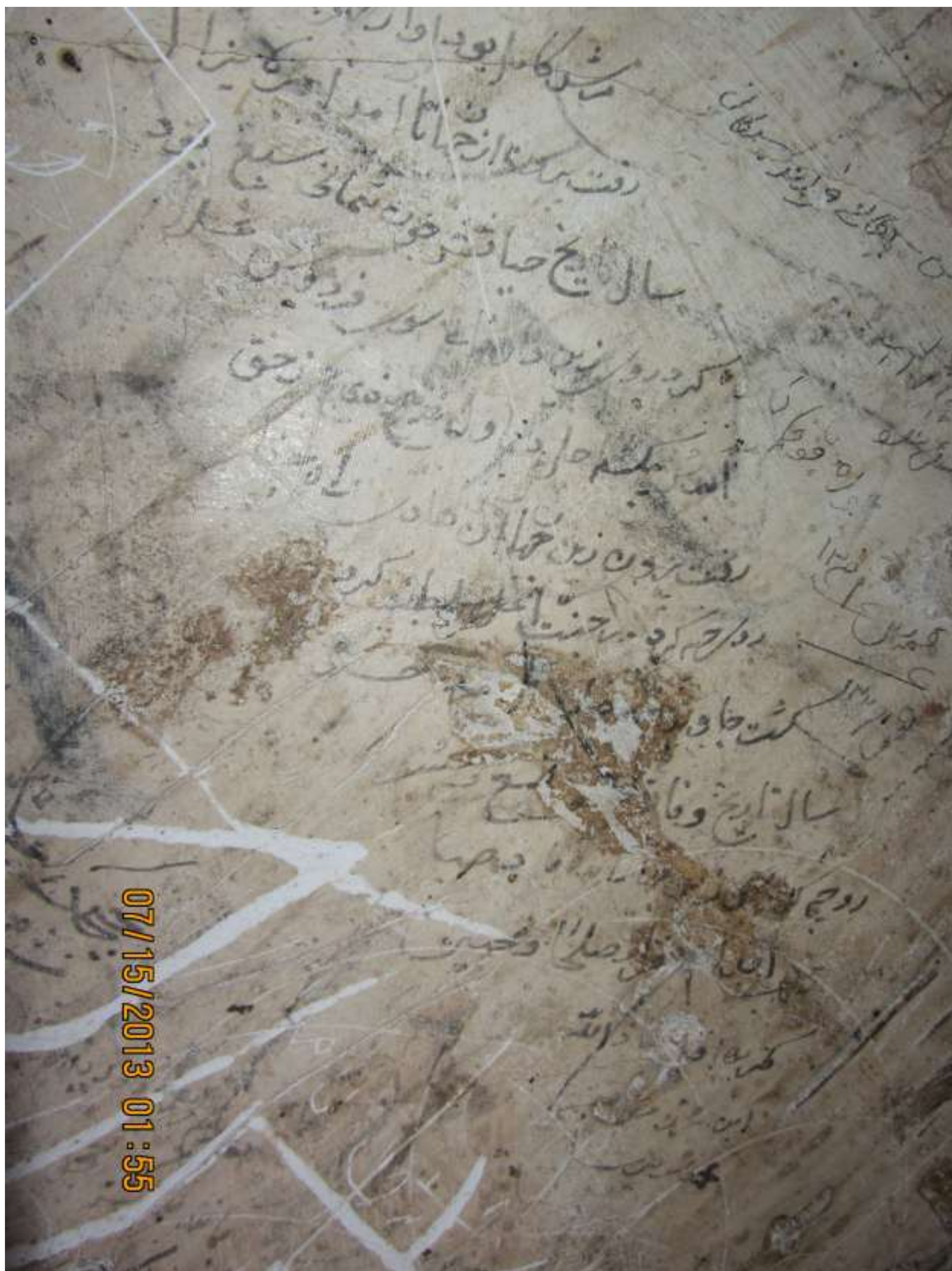
تصویر ش ۶ و ۷




07/15/2013 02:00

تصویر ش ۸ و ۹




07/15/2013 01:55

تصویر ش۱۰



تصویر ش ۱۱ و ۱۲



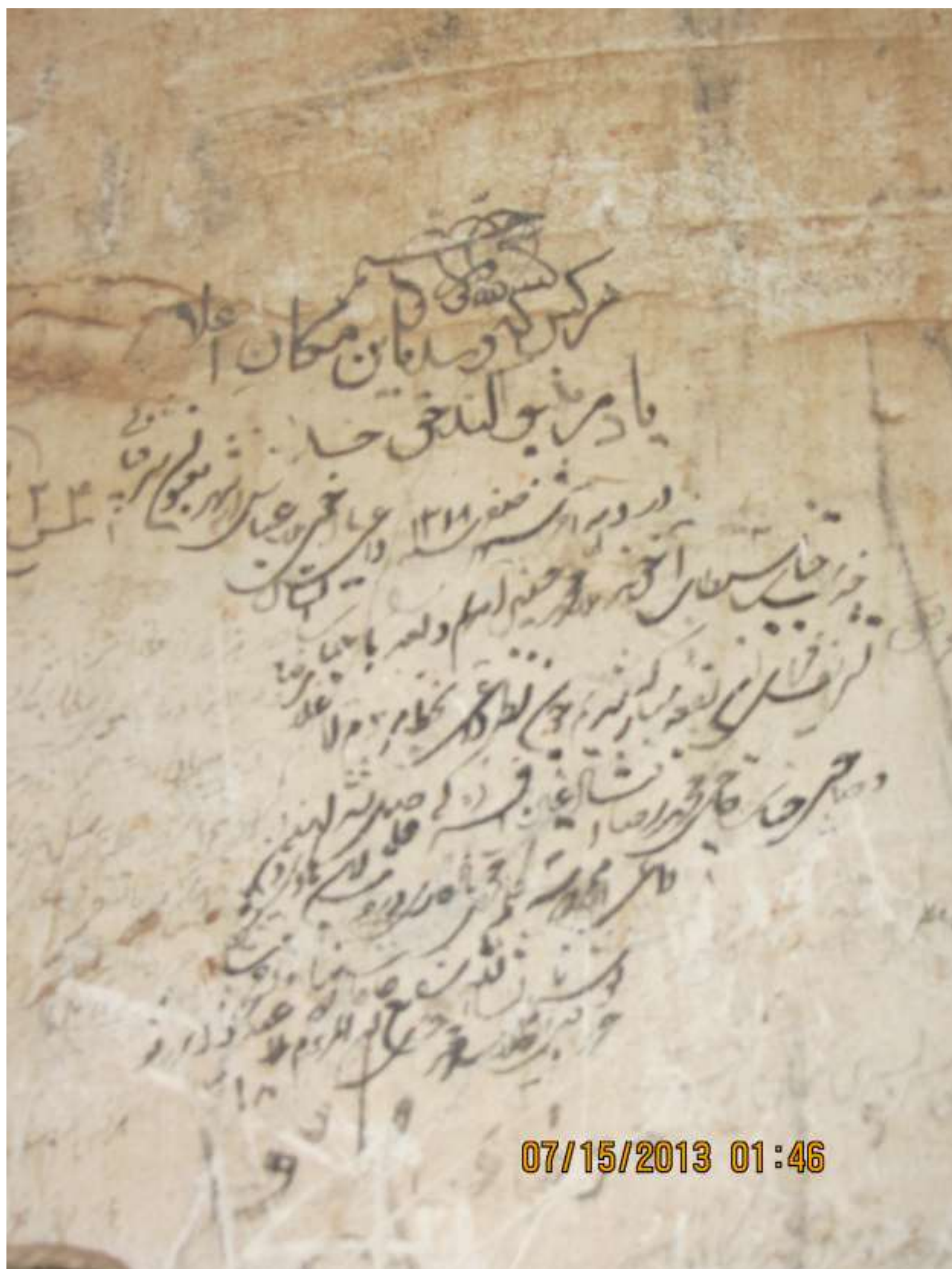

07/15/2013 04:02

تصویر ش ۱۳

منبع: http://shadiganji.ir/blog



تصویر ش ۱٤



تصویر ش ۱۵



تصویر ش ۱۶ و ۱۷

منبع

http://nooraghayee.com/?m=139102&paged=2



